

# توسعه، آب یا سراب

دکتر محمد سعید نوری نائینی



## فهرست

۷	مقدمه
۱۳	۱. معنا، مفهوم، شناخت
۱۹	لزوم توسعه
۲۲	کدام توسعه؟
۳۳	۲. انسان
۳۵	انسان در اوج
۳۶	توسعه در تاریخ
۳۷	آزادی، رقابت، برابری
۳۹	تکامل اجتماعی
۴۰	ذهنیت مشترک
۴۲	من، تو، ما
۵۵	همزیستی
۵۷	۳. بُن‌مایه‌ها
۵۷	علم و توسعه
۶۴	آزادی و توسعه
۶۹	۱. فرصت‌های اقتصادی
۷۸	۲. آزادی‌های سیاسی
۷۹	۳. فرصت‌های اجتماعی

۸۳	.....	۴. شفافیت
۹۵	.....	۵. حمایت
۹۶	.....	مردم‌سالاری و توسعه
۱۰۱	.....	نقش مثبت و سازنده مردم‌سالاری
۱۰۷	.....	کارکرد مردم‌سالاری
۱۱۳	.....	سنت و توسعه
۱۱۷	.....	دولت و توسعه
۱۳۴	.....	دین و توسعه
۱۳۷	.....	قانون و توسعه
۱۴۵	.....	۴. منابع
۱۴۵	.....	نفت و توسعه
۱۵۲	.....	نفرین منابع - بیماری هلندی
۱۵۳	.....	چرا این نابسامانی هلندی است؟
۱۵۳	.....	وجه نظری - اقتصادی
۱۵۶	.....	تأثیر در ساختار و رفتار حکمرانی
۱۵۸	.....	راه خروج
۱۶۵	.....	محک تجربه
۱۶۸	.....	اهمیت آب
۱۶۸	.....	آب و توسعه
۱۶۹	.....	تغییرات آب‌وهوایی
۱۷۱	.....	گذشته ما
۱۷۳	.....	امروز ما
۱۷۶	.....	اقتصاد آب
۱۸۰	.....	نهادهای سیاست‌گذاری آب
۱۸۲	.....	آب و آینده
۱۹۳	.....	۵. حدیث دیگران
۱۹۴	.....	آسیا در برابر غرب
۲۰۷	.....	توسعه، تکامل و تاریخ
۲۲۴	.....	خرد توسعه
۲۳۹	.....	مآخذ

تو پیک خلوت رازی و دیده بر سر راهت  
به مردمی، نه به فرمان، چنان بران که تو دانی  
من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست  
تو هم ز روی کرامت، چنان بخوان که تو دانی  
حافظ

## مقدمه

می‌گویند، و درست هم می‌گویند، که بشر بر سر یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های تاریخ قرار دارد. این دگرگونی‌ها حاصل دستاوردهایی است که تأثیری عمیق در نحوه و کیفیت زندگی انسان داشته و باعث تفاوت‌های اساسی آینده با گذشته شده است و خواهد شد. شاید به همین دلیل آن‌ها را «انقلاب» نیز نامیده‌اند. انقلاب کشاورزی، انقلاب صنعتی، انقلاب رایانه‌ای و دیجیتالی بشر را از موجودی که جزئی از طبیعت و مقهور آن بود به انسانی تبدیل کرد که ادعای سروری و فرمانروایی بر طبیعت را دارد. از آغاز تاکنون انقلاب صنعتی، که حدود سه قرن پیش رخ داده، بیشترین تأثیر را در زندگی انسان داشته است. این انقلاب دستاورد یکی از دوران‌های بی‌نظیر تاریخ فکری بشر است که آن را عصر نوزایی (رنسانس) نامیده‌اند. گرچه عمر آن در مقایسه با تاریخ تکامل طبیعی لحظه‌ای بیش نیست، از نظر پیشرفت‌های اندیشگی و به‌ویژه فناوری کل تاریخ توسعه را در بر می‌گیرد. با این حال دلایل و شواهد کافی وجود دارد که آنچه در انتظار انسان امروز است – که البته کاملاً شناخته شده و آشکار نیست – چنان مهم و

عظیم است که انقلاب صنعتی در مقابلش رنگ خواهد باخت، ولی هم پیشگامان دنیای توسعه تا حدود زیادی آن را به تصویر کشیده‌اند و هم بازیگران اصلی آن کم‌وبیش شناخته شده‌اند. فناوری‌های دیجیتالی، هوش مصنوعی، اینترنتِ اشیا، داده‌های بزرگ، رایانش کوانتومی و سیستم بلاک‌چین از جمله فناوری‌هایی‌اند که در ابتدای راه آینده قرار دارند و بی‌تردید بعدها هم چیزهایی شگفت‌انگیزتر از راه خواهند رسید که بسیاری از ما، به‌ویژه اهالی کشورهای در حال توسعه، حتی نامشان را هم نشنیده‌ایم.

آنچه در این کتاب آمده دستچینی است مختصر از مفاهیمی که بین دو انقلاب آخر، پس از انقلاب صنعتی و پیش از آینده‌ای که خواهد آمد، در بخشی از جهان به‌وجود آمده و نظام‌های حکمرانی خاصی را شکل داده است که آن‌ها را مردم‌سالاری نامیده و دستاوردهایش را توسعه دانسته‌اند. اما ما در کشورهای واپس‌مانده از این تحول، با این‌که از آن‌ها آگاهییم و تحسینشان می‌کنیم، در دستیابی به دستاوردهای آن‌ها ناکام مانده‌ایم.

معتقدم کامیابی و ناکامی در رسیدن به توسعه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند که به استعاره آن‌ها را «آب یا سراب» نامیده‌ام. آرزو داشتم این تفاوت‌ها را به تفصیل برشمارم و دلایلش را واکاوم، ولی گستردگی موضوع، محدودیت زمانی و بیانی و بضاعت اندک علمی‌ام برآورده شدن کامل این آرزو را ناممکن ساخت. گزینه عملی‌تر این بود که تنها به یک سؤال اساسی و مهم در این زمینه پاسخ دهم، این‌که چرا تعداد بسیاری از کشورهای در حال توسعه، همچنان بدون نتیجه در این راه تلاش می‌کنند و به مقصد نمی‌رسند؟

کوتاه‌ترین پاسخ این است که نه‌تنها در گذشته معنای درست و دقیق توسعه را ندانستیم، بلکه معنایش هنوز هم برایمان روشن نیست. توسعه

ترجمه واژه انگلیسی development است. واژه‌ای تخصصی با مفهومی مشخص و معین که به اندیشه، اصول، ارزش‌ها و باورهای گروهی از کشورها تعلق دارد که در پیوند خویش با گذشته قبل از دوران نوزایی تجدیدنظر جدی و ریشه‌ای کرده‌اند و به اصطلاح رایج از سنت به مدرنیسم و سپس به پست‌مدرنیسم رسیده و عنوان «توسعه‌یافته»<sup>۱</sup> را بر خویش نهاده و به نام خود ثبت کرده‌اند؛ البته در را به روی دیگران نبسته‌اند. هر جامعه‌ای که اصول اندیشه و ارزش‌ها و باورهای آن‌ها را بپذیرد و به کار بندد، امکان ورود به خیل آنان را خواهد داشت. چنان‌که ژاپن و کره جنوبی و استرالیا و زلاندنو چنین کردند. به عبارت ساده توسعه‌یافتگی مورد قبول جهان امروز از گذرگاه دشوار پذیرش ارزش‌های نو و نامأنوس، و از ترک باورهای گرامی و ارزشمندی می‌گذرد که ریشه در گذشته دارد؛ پذیرش و وداع‌هایی بسیار سخت و دشوار.

از سوی دیگر، راه برای «پیشرفت و ترقی»<sup>۲</sup> همواره باز و مجاز و گوناگون بوده و هست. همه جوامع می‌توانند در چارچوب‌های ارزشی‌شان بدون اجبار به پذیرش شرایط و ضوابط بنیان‌گذاری شده دوران نوزایی پیشرفت کنند.<sup>۳</sup> کما این‌که ما هم در ایران، در سده گذشته، به پیشرفت‌های چشمگیری دست یافته‌ایم. به بیان ساده توسعه بر خلاف پیشرفت واژه‌ای است که پیش‌نیازها و باورهای فکری و اعتقادی و سیاسی بسیاری را می‌طلبد که با آنچه در کشورهای در حال توسعه می‌گذرد تفاوت‌های

---

1. developed

2. progress

۳. مصداق ساده و روشن تفاوت «توسعه‌یافتگی» و «پیشرفت» در گروه هفت (G7) و گروه بیست (G20) به روشنی قابل دیدن است. گروه هفت شامل هفت کشور توسعه‌یافته است: امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا، کانادا و اتحادیه اروپا ولی گروه بیست متشکل از بیست کشور پیشرفته است، شامل گروه هفت به اضافه آرژانتین، برزیل، چین، هند، اندونزی، مکزیک، روسیه، عربستان سعودی، افریقای جنوبی، ترکیه. البته کره جنوبی و استرالیا نیز اکنون توسعه‌یافته تلقی می‌شوند.

اساسی و ظریفی دارد که پاره‌ای از آن‌ها در این کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

برخی استدلال می‌کنند حالا که راه توسعه این چنین دشوار و ناهموار است، مستقیم باید برویم سرپیشرفت و ترقی و مفاهیمی از این دست، و لازم نیست پیش‌نیازها و الزامات توسعه را فراهم کنیم. این ترفند، در ساده‌ترین شکل خود، با دو اشکال مهم دست به گریبان است: یکی این‌که پیشرفت و ترقی و مفاهیمی از این دست سنجه‌هایی برای نشان دادن چگونگی تغییر یک متغیر در دو زمان متفاوت است و به خودی خود هدف و مقصدی مشخص و سنجش‌پذیر نیست. پیشرفت معنای تخصصی ویژه‌ای ندارد و می‌توان آن را بی هیچ قیدوبندی به کار برد. مثلاً می‌توان گفت، با توجه به معیار درآمد سرانه، ترکیه نسبت به ایران کشوری پیشرفته‌تر است، ولی هرگز نمی‌توان گفت که چون ترکیه درآمد سرانه‌اش از ایران بیشتر است، کشوری توسعه‌یافته است. این بدان دلیل است که توسعه‌یافتگی بر اثر تداوم پیشرفت در یک وضعیت توسعه‌نیافته به دست نمی‌آید. این‌ها دو مقوله کاملاً متفاوت‌اند و ویژگی‌های مخصوص به خود را دارند.

دو دیگر آن‌که پیشرفت را فقط از جنبه کمی یا رفاهی یک متغیر عمده مانند میزان رشد اقتصادی یا درآمد سرانه می‌سنجند، نه با معیارهای مهم اجتماعی و فرهنگی و حقوق انسان‌ها. حتی بیش از صد سال قبل و در جریان جنبش مشروطه، که هنوز از واژه توسعه نشانی نبود، مردم خواهان عدالت و قانون و استقلال و آزادی بودند و در انقلاب ۱۳۵۷ نیز استقلال و آزادی دو مورد از سه مطالبه اصلی مردم بود. به عبارت ساده توسعه و پیشرفت دو مقوله کاملاً متفاوت است.

به نظر نگارنده مهم‌ترین مفهوم حیاتی مبهم و مظلوم در امر توسعه، «آزادی» است. موضوعی که در متن کتاب به تفصیل تبیین شده است.

و اما اقرار فرجامین من این است که در شرایط کنونی جهان و منطقه توسعه را فقط سراب می‌بینم و نه آب. شما هم اگر به انتخاب بین آب و سراب رسیده‌اید خوش به اقبالتان، چون برای من به هزینه صرف یک عمر حاصل شد. و اگر نرسیده‌اید، شاید خواندن این کتاب در انتخاب یکی از این دو کمکی باشد اندک.



قومی متفکرند اندر ره دین  
قومی به گمان فتاده در راه یقین  
می ترسم از آن که بانگ آید روزی  
کای بی خبران، راه نه آن است و نه این  
عمر خیام، رباعیات

## ۱

### معنا، مفهوم، شناخت

پس از جنگ جهانی دوم توسعه و به‌ویژه توسعه اقتصادی به‌منزله دانشی جدید و رشته‌ای تخصصی در چارچوب علم اقتصاد شکل گرفت و به برنامه‌های دروس تحصیلی دانشگاه‌ها نیز راه یافت. واژه development، که برگردان فارسی‌اش یعنی «توسعه»، در ادبیات اقتصادی و سیاسی رواج یافت و همزمان با طرح کمک‌های امریکا به بازسازی اروپای پس از جنگ (طرح مارشال) ابتدا در غرب و سپس در کشورهای جهان سوم توجه گسترده‌ای را به خود جلب کرد. در آغاز توسعه فقط به معنای رشد اقتصادی – یعنی بهبود سطح زندگی – و معیار افزایش درآمد سرانه به کار برده می‌شد، ولی با ورود متخصصان علوم اجتماعی به این مقوله به تدریج توسعه مفهومی گسترده‌تر پیدا کرد و به کیفیت زندگی و سپس سایر ابعاد اجتماعی، سیاسی و بالأخره مقوله‌هایی چون محیط‌زیست و حقوق بشر نیز کشیده شد و

مفاهیم مهمی چون توسعه فراگیر و توسعه پایدار را در بر گرفت.

به‌رغم این گستردگی مفهومی برداشت رایج و معمول از توسعه یک اشکال مهم دارد، این‌که موضوع را به دیدگاهی صرفاً غربی و پدیده‌ای امریکایی-اروپایی تقلیل می‌دهد و بر تاریخ درازدامن پیشرفت، که به عقیده من عمری به درازای آفرینش انسان دارد، چشم می‌بندد. انسان فطرتاً موجودی توسعه‌طلب (به معنای عام توسعه) است. از همان آغاز فرزندان آدم (هاییل و قایل) بر سر سهم قدرت و ثروت (توسعه به مفهوم رایج) با هم درآویختند و کار به برادرکشی رسید. انسان در تاریخ تکامل خویش یعنی در دوره‌های متوالی خوراک‌جویی، میوه‌چینی، شکار، کشاورزی، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم گاهی به دلیل کمبود منابعش و با انگیزه رفاه بیشتر و گاهی بر اثر آز و طمع همواره با هموعان خویش در ستیز بوده است.

با کمی تساهل می‌توان گفت اولین گام بلند انسان در جهت پیشرفت حدود ده‌هزار سال پیش با انقلاب کشاورزی آغاز شد. می‌گویند آغازگر این انقلاب زنان بوده‌اند. آن‌ها که دانه‌های جمع‌آوری شده از دامان طبیعت را برای روزهای سخت انبار می‌کردند به این نکته پی بردند که ذخیره دانه‌ها در زمین‌های مرطوب موجب جوانه زدن و رشد آن‌ها می‌شود و از هر دانه می‌توان ده‌ها دانه برداشت کرد. و کشاورزی به این شکل آغاز شد. انسان از سرگردانی و صحراگردی و رنج‌های بی‌شمار آن رهایی یافت و یک‌جانشین شد که از دیدگاه رفاهی گامی بلند و چشمگیر بود. گرچه انسان در طول زمان همواره شاهد پیشرفت و افزایش رفاه تدریجی و طبیعی بود، برای رسیدن به انقلابی دیگر به گذشت هزاره‌ها نیاز داشت. قرن‌ها سپری شد تا اواخر قرن هجدهم میلادی جیمز وات با اختراع ماشین بخاری که با زغال‌سنگ کار می‌کرد بنای انقلاب صنعتی را گذاشت. از آن‌جا که هر فنی برای زایش و رونق به فرهنگی سازگار با ویژگی‌های خود نیاز دارد، دنیای صنعتی فرهنگی نو بنیاد نهاد و دنیای کشاورزی و فرهنگ آن را به دیگران که صنعتی نشدند واگذاشت و راه خود را از آنان جدا کرد. به همین دلیل تا میانه‌های قرن بیستم

اصطلاح «صنعتی شدن» نزدیک‌ترین بدیل «توسعه‌یافتگی» بود، ولی این نام‌گذاری دیری نپایید و دگرگون شد. هم‌اکنون دنیای صنعتی با آغوشی باز و مشتاق به استقبال جهانی دیگر می‌رود به نام جهان «ابرصنعتی» یا «آبرفناوری» که به عقیده بعضی از فیلسوفان همان «ابرانسان» است. این تازه‌وارد، که صاحبخانه هم شده، چند ویژگی برجسته دارد:

اول، سرعت گسترش و نفوذش حیرت‌انگیز و فزاینده است. دیگر هزاره و سده و دهه برایش مفاهیمی بی‌کاربرد شده است. در سطوح بسیار تخصصی دنیای فناوری صحبت از ثانیه‌ها در میان است و رقابت در نوآوری به چند روز یا حداکثر چند ماه کشیده است.

دوم، مرزناشناس است و جغرافیا را بدون توجه به مرزهای سیاسی و ویژگی‌های طبیعی درمی‌نوردد. به همه‌جا سرک می‌کشد و بسته به میزان مهمان‌نوازی میزبان جا خوش می‌کند. اگر تیمارش کنی، می‌ماند و ریشه می‌کند و فایده‌ها می‌رساند و اگر با تنگ‌چشمی و تردید و تعصب روبه‌رو شود، زود رخت برمی‌بندد و بدون احساس دلتنگی راهی دیاری دوستانه‌تر می‌شود.

سوم، با ایدئولوژی سازگار نیست. اگر عناصر و عوامل رشد و پیش‌نیازهای ماندگاری و شکوفایی در میزبان نبیند، به انتظار وعده و وعید دوردست و آن جهانی نمی‌نشیند، به حکم رقابت مجبور به عبور از هر چیزی است که بند برپایش نهد. پیش از این، توسعه کشاورزی و تا حدودی صنعتی گریز شتابان از فرهنگ رایج را دیکته نمی‌کرد، ولی اکنون فرهنگ ابرصنعتی یا رایانه‌ای و دیجیتالی به کمک همان مرزناشناسی راه‌گریز خویش را از پیش گشوده است. گرچه ایدئولوژی هنوز قادر است صاحب اندیشه را تا اندازه‌ای در چارچوب‌های خویش پای‌در بند نگاه دارد، خود اندیشه راه‌های گریز فراوان دارد و هر روز هم که بگذرد، تعداد و شتاب پویش این راه‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود و جهان جدید را با ویژگی خویش پویاتر می‌کند.

**چهارم**، مجهز به فناوری‌های جدیدی به نام‌های اینترنت اشیا، داده‌های عظیم و هوش مصنوعی است. بی‌تردید فناوری‌های دیگری هم در راه دارد که هنوز از آن‌ها خبر نداریم؛ برخی‌شان هم به‌تازگی متولد شده‌اند و هنوز در راه رشد و شکوفایی‌اند. همه این‌ها یک‌یک یا گروه‌گروه از راه می‌رسند و فاصله نوآوران را با دیگران افزایش می‌دهند. به زبان ساده راه رسیدن به توسعه را دشوارتر و طولانی‌تر می‌کنند.

**پنجم**، که بیش از همه برای عقب‌ماندگان از توسعه (به مفهوم غربی آن) اهمیت دارد، «سلطه» است. مسئله سلطه همواره جزئی از مسائل زندگی انسانی بوده است. کل تاریخ بشر داستان سلطه‌گر و سلطه‌پذیر است. اگر صورت‌های مهم و جهانی آن را در نظر آوریم و از سلطه امپراتوری‌های حاکم بر قسمت‌های بزرگی از جهان در عصر خودشان یاد کنیم، باید از خودمان آغاز کنیم. شاهنشاهی پارس (هخامنشیان ۵۵۰ ق‌م) اولین است، سپس امپراتوری روم، مغول، بریتانیا و عثمانی، و بعد نوبت به استعمارگران انگلیسی، اسپانیایی و پرتغالی می‌رسد. اکنون هم با نوعی دیگر از سلطه، که در ظاهر انسانی‌تر ولی در باطن بی‌رحم‌تر از اعقاب خویش است، روبه‌رویم؛ سلطه‌گرانی مجهز به نظام‌های کنترل ارزی و پولی و انرژی جهان، ابرفناوری و نهادهای فراملیتی و بین‌المللی و منطقه‌ای و گاه ظاهراً ملی و البته هنوز با پشتیبانی و زیر سایه ارتش‌های عظیم و جنگ‌افزارهای جهنمی.

**ششم**، تغییرات اقلیمی. توسعه را چنان که روی داده می‌توان به تلاش بشر برای مهار طبیعت و بهره‌کشی هرچه بیشتر از آن هم تعبیر کرد، ولی در این تلاش بشر بدون توجه به تعادل ظریف و دقیق و شگفت‌آوری که بین اجزای تشکیل‌دهنده آن برقرار است، راه افراط پیموده و آسیب‌های جدی به منابع طبیعی پایه وارد کرده است. بهره‌برداری‌های نادرست از آب و خاک و نیز افزایش شدید گازهای گلخانه‌ای و همچنین آلاینده‌های صنعتی و شیمیایی و آلودگی‌های زیست‌محیطی، مثل آلودگی صوتی و زباله‌ها و پسماندها، نه‌تنها از شیرینی زندگی در کام بشر کاسته است، بلکه آینده را چنان در بیم و هراس

و خطرهای کلان به تصویر می‌کشد که شاید طولانی‌شدن عمر هم دیگر آرزویی دلخواه نباشد.

شیخ حکیمی دیگر لازم است تا گفته‌ی نغز «هر نفسی که فرومی‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکری واجب»<sup>۱</sup> را دیگرگونه برای نسل بعد بسراید. تغییرات اقلیمی به‌ویژه مشکل آب در بسیاری از کشورها بی‌تردید یکی از ستون‌های لرزان و ناپایدار توسعه است که به‌رغم هشدارهای جدی و فراوان هنوز جای تدبیرهای درست و سیاست‌های عملی فراگیر و مؤثر درباره آن سخت خالی و هراس‌انگیز است.

همین مرور کوتاه چند ویژگی مهم دنیای امروز نشان می‌دهد که توسعه مقوله‌ای گسترده و درهم‌تنیده و حتی خارج از چارچوب‌های رایج حکمرانی ملی است. گستردگی موضوعی و درهم‌تنیدگی مفهومی مشکل بنیادین ارائه تعریفی خلاصه و جامع از توسعه است. یک مشکل انتخاب برابرنهاده‌های متفاوت و گوناگون فارسی برای واژه development است. دو نمونه مرسوم و جاافتاده آن کلمات «عمران» و «گسترش» است که اولی در ترجمه عنوان یک نهاد بین‌المللی (UNDP)<sup>۲</sup> و دومی در عنوان یک نهاد ملی (IDRO)<sup>۳</sup> به کار رفته است. واژه‌های عمران و گسترش و آبادانی و پیشرفت با توسعه مفهومی کمابیش مشابه دارند، ولی در مباحث علمی دقت امکانی به مشابهاها نمی‌دهد. هر واژه علمی باید تعریفی جامع و مانع داشته باشد تا از سوءتفسیرها و احتمالاً سوءاستفاده‌ها مصون بماند. مثلاً در اقتصاد معادل «تقاضا» برای واژه demand تعریف ویژه و دقیق خود را دارد، و نمی‌توان به

---

۱. دیباچه گلستان سعدی.

۲. United Nations Development Programme؛ برنامه عمران سازمان ملل متحد.

۳. Industrial Development & Renovation Organization؛ سازمان گسترش و نوسازی صنایع.

جای آن کلمات «نیاز»، «طلب کردن» و «درخواست» را که بسته به موضوع مفاهیم دیگری را بیان می‌کنند به کار برد.

مشکل دوم، که به‌ویژه از منظر سیاسی مهم است، بار سیاسی کلمه توسعه از دیدگاه گروهی از متخصصان است.

در متداول‌ترین تقسیم‌بندی جهانی کشورها از نظر توسعه و پیشرفت به کشورهای «توسعه‌یافته» و «درحال توسعه» تقسیم شده‌اند و در هریک از این اردوها نیز تقسیم‌بندی‌های جزئی‌تری وجود دارد، مثلاً گروهی از کشورهای درحال توسعه به‌عنوان اقتصادهای نوظهور<sup>۱</sup>، و دسته‌ای دیگر با عنوان کشورهای کمتر توسعه‌یافته<sup>۲</sup> مشخص شده‌اند. این دسته‌بندی‌ها و نام‌گذاری‌ها با امتیازهای اقتصادی و منزلت‌های سیاسی متفاوتی همراه است و نوعی نگرش طبقاتی را القا می‌کند و به همین دلیل بسیاری از کشورها و افراد چنین عناوینی را برنمی‌تابند و در مقابل آن به شدت حساسیت نشان می‌دهند. مثلاً در کشور خودمان دانشجویانی داشته‌ام که واژه توسعه را نوعی القای برتری‌انگاری غربی پنداشته و با به کار بردن آن مخالفت‌های جدی کرده‌اند. شاید عنوان «اندیشکده‌های الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» یکی از بهترین دلایل حساسیت، حتی در رده‌های بالای سیاسی-ایدئولوژیک، به همین موضوع باشد که در آن از واژه پیشرفت استفاده شده است.

چنین می‌نماید که تلاش برای رسیدن به تعریفی ساده، درست، فراگیر و مقبول برای توسعه کاری است بسیار دشوار و شاید ناممکن. با توجه به این دشواری‌ها اگر تعریف تازه‌ای از توسعه ارائه کنیم، تنها فایده آن اضافه کردن یک تعریف دیگر به تعریف‌های قبلی است، نه گشودن گرهی از امر توسعه. بنابراین شاید بی‌دردسرت‌ترین (نه منطقی‌ترین) گزینه آن باشد که به توصیه لسان‌الغیب جنگ هفتاد و دو ملت را در این عرصه عذر بنهیم و به جای صرف وقت در واژه‌پردازی به دنبال واقعیت برویم، یعنی معنای توسعه را به درستی

1. emerging economies

2. less developed countries

دریابیم، تاریخچه‌اش را مرور کنیم، انواعش را بشناسیم، پیش‌نیازهایش را برشماریم و راه‌های رسیدن به آن را در چارچوب امکانات مادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی موجود در حد لزوم مشخص کنیم و با درس گرفتن از آن‌ها که کامیاب شده‌اند و با عبرت گرفتن از واپس‌ماندگان، در رسیدن به سطحی واقع‌گرایانه از توسعه و پیشرفت تلاش کنیم.

### لزوم توسعه

آیا توسعه امر لازمی است و ارزشی اساسی دارد یا فقط به دلیل آن که پاره‌ای از کشورها به آن دست یافته‌اند و ظاهری فریبنده دارد، دولت‌ها، فرمانروایان، رهبران و شاید بیشتر از همه مردم شیفته آن‌اند و برای رسیدن به آن خود را به آب و آتش می‌زنند؟ در پاسخ به این سؤال فراموش نکنیم که «رشد»، یعنی جنبه مادی و کالایی توسعه، یکی از ارکان اساسی توسعه است و بدون آن توسعه تا حد زیادی اهمیت و یا به‌طور کلی موضوعیت خود را از دست می‌دهد. از این منظر می‌توان سؤال بالا را با اندکی تغییر به این صورت بیان کرد: آیا توسعه و «رشد» واجب‌اند؟ به چند دلیل پاسخ مثبت است:

۱. **رشد جمعیت:** جمعیت جهان در حال زیاد شدن است و پیش‌بینی بانک جهانی مبین آن است که تا سال ۲۰۵۰ به حدود ۹ میلیارد نفر خواهد رسید و سپس روندی کم‌وبیش ثابت را طی خواهد کرد. این افراد تازه‌وارد به غذا و پوشاک و سرپناه و آموزش و بهداشت و رفاه نیاز دارند و برآورده شدن این نیازها فقط از راه افزایش رشد اقتصادی امکان‌پذیر است. این نوآیندگان مسئولان آینده سعادت ملت و سربلندی کشورند و بنابراین هرچه سالم‌تر و آگاه‌تر و توانمندتر باشند، توسعه جامعه هم پشتوانه‌ای قوی‌تر و قابل‌اعتمادتر خواهد داشت.

۲. **کاهش فقر:** براساس آمارهای موجود تعداد افرادی که، براساس استانداردهای تعیین‌شده از طرف سازمان ملل متحد، دو دلار در روز درآمد دارند و زیر خط فقرند بیش از دو میلیارد نفر است. براساس آمارهای سازمان

خواروبار و کشاورزی ملل متحد (فائو) جمعیت گرسنه جهان حتی قبل از فراگیری کرونا بیش از هشتصد میلیون نفر بوده است. سیر کردن شکم این گرسنگان و فراهم کردن حداقل معیشت برای این فقرا راهی عملی‌تر و منطقی‌تر از افزایش رشد اقتصادی ندارد. بیکاری، اعتیاد، ستیز و شورش و دیگر نابسامانی‌های اجتماعی علت‌ها یا معلول‌های فقر است. به عبارت دیگر اگر در انتظار جامعه‌ای بسامان و بهنجار هستیم، راه مستقیم و مؤثر آن افزایش رشد و درنهایت رسیدن به توسعه است.

۳. **مصرف بیشتر:** اگر از هشت میلیارد نفر جمعیت کنونی (دهه دوم قرن ۲۱) دو میلیارد فقیر را کسر کنیم، شش میلیارد انسان باقی می‌ماند که اکثریت آن‌ها هنوز تقاضای قابل توجهی برای مصرف، بیش از وضع موجود، دارند. به عبارت دیگر هنوز تفاوت یک زندگی مطلوب با زندگی موجود برای بیشینه مردم جهان چشمگیر است و پُر کردن این شکاف فقط از طریق تولید بیشتر، یعنی رشد سریع‌تر، امکان‌پذیر است.

۴. **باورهای نو همگانی:** امروز اصلاح‌طلبان هند و زاهدان مسلمان، ناسیونالیست‌های ژاپنی و کمونیست‌های چینی ممکن است ادعا کنند که به ارزش‌ها و اهداف بسیار متفاوتی تعلق دارند. اما همگی باور دارند که رشد اقتصادی کلید تحقق اهداف متفاوتشان است. نارندرا مودی، زاهد هندو، بیشتر به دلیل موفقیتش در ایجاد رشد اقتصادی استان خود (گجرات) و نیز به سبب این که بسیاری گمان می‌کردند فقط او می‌تواند اقتصاد راکد ملی را دوباره احیا کند، به مقام نخست‌وزیری هند انتخاب شد. و نیز چنین نظرات مشابهی کاندیدای اسلام‌گرای ترکیه رجب طیب اردوغان را سال ۲۰۰۳ در قدرت نگه داشت. اسم حزب او «حزب عدالت و توسعه» گویای تعهدش به توسعه اقتصادی است. همچنین شینزو آبه، نخست‌وزیر ناسیونالیست فقید ژاپن، بر مسند نشست و متعهد شد تکانی به اقتصاد راکد ژاپن طی دو دهه بدهد. معیارهای نامعمول تهاجمی او برای رسیدن به این هدف لقب «آبه اقتصاد» را برایش به دنبال آورد. همزمان در چین نیز حزب کمونیست



همچنان دم از آرمان‌های سنتی مارکسیستی-لنینیستی خود می‌زند، اما اقتصاد در عمل تحت شعار مارکسیست مشهور، دنگ شیائوپینگ، پیش می‌رود که معتقد است توسعه تنها حقیقت تلخ است و تا وقتی که گربه موش شکار می‌کند، فرقی نمی‌کند که سیاه باشد یا سفید و این یعنی هر کاری را که برای توسعه اقتصاد لازم است انجام بده، حتی اگر مارکس و لنین از آن خشنود نباشند.

شاید تمایل به رشد بدیهی به نظر آید، اما صرفاً به همین دلیل است که ما در دنیای نوین زندگی می‌کنیم و البته در گذشته چنین نبوده است. مهاراجه‌های هندی، سلطان‌های عثمانی، شوگان‌های کاماکورای ژاپن و امپراتورهای چین موقعیت‌های خود را بر پایه تضمین رشد اقتصادی استوار نمی‌کردند. این که اردوغان، مودی، آبه و شیائوپینگ موفقیت حرفه‌ای خود را منوط به رشد اقتصادی می‌کنند، گواه جایگاه تقریباً مذهبی رشد در سراسر جهان است. درحقیقت اشتباه نیست که باور به رشد اقتصادی را یک مذهب بنامیم، زیرا ادعای حل بسیاری از (اگر نگوییم بیشتر) معماهای اخلاقی را دارد.

۵. **پویایی معیارها:** با توجه به واقعیت‌های موجود جهان می‌توان با صلابت و صراحت گفت که اکنون توسعه گزینه نیست، بلکه اجبار است؛ اجباری ملی و بین‌المللی. اگر کشوری از توسعه تن بزند، فرمانروایانش با دو مشکل عظیم ملی و خارجی مواجه خواهند شد. از آن جا که در جهان هستی ارزش‌گذاری‌ها نسبی است نه مطلق، لاجرم موفقیت هم امری شناور و مقایسه‌ای است. یک کشور نمی‌تواند به خواست حکمرانانش خود را موفق و مرفه بیندارد. رفاه و موفقیت و پیشرفت در مقایسه با سایر کشورها سنجیده می‌شود و رضایت مردم هم در مقایسه با سایر جوامع معنی می‌یابد. رقابت و روی دیگر (منفی) آن یعنی حسادت از صفت‌های سرشتی بشر است. فرد، اجتماع و کشوری که در رقابت پیروز نشود، دچار عقده‌های حسادت و حقارت می‌شود. در جهان به هم پیوسته کنونی

نمی‌توان ادعا کرد که چون نسبت به قبل پیشرفت‌هایی به دست آمده، حکمرانی مطلوب و موفق بوده است. موفقیت آن‌گاه پذیرفته می‌شود که هم نسبت به گذشته و هم نسبت به دیگران حاصل شده باشد. این امر از مرز نظری و گفتاری فراتر رفته است. اکنون بیشتر موفقیت‌ها با سنجه‌های کیفی و کمی بین‌المللی تعیین و رتبه‌بندی می‌شود. نه تنها معیار تولید ناخالص داخلی که شاخص‌های دیگری همچون تورم، سواد، بهداشت، توسعه انسانی، کیفیت محیط‌زیست، کیفیت حکمرانی و آزادی و حقوق شهروندی و ده‌ها معیار دیگر برای همه کشورهای هر ساله تعیین و برای اطلاع عموم در سطح جهان منتشر می‌شود. دیگر راه‌گزینی برای دگرگون جلوه دادن واقعیت‌ها وجود ندارد. به عبارت ساده و خلاصه توسعه دیگر اختیار نیست، الزام است.

### کدام توسعه؟<sup>۱</sup>

به تعداد کشورهای موجود در جهان انواع متفاوت توسعه وجود دارد. هیچ دو کشوری را، چه توسعه‌یافته و چه در حال توسعه، نمی‌توان یافت که از مسیری کاملاً مشابه به وضع موجود خویش رسیده باشند. در امر توسعه، هم در رویکردها و هم در عملکردها، گوناگونی‌های فراوان وجود دارد. هر کوششی برای شناخت انواع توسعه یا به منظور تعیین نقاط قوت و ضعف آن‌ها یا با هدف انتخاب الگوهای موفق توسعه انجام شود، گرچه مفید و ارزنده، به چند توجه اساسی وابسته است: یکی آن‌که کاری است بسیار گسترده و نیازمند هزینه زیاد و زمان طولانی. دوم این‌که صرف‌نظر از هزینه و زمان، قوت‌ها و ضعف‌ها و ناکامی‌ها و کامیابی‌ها حاصل برآیند و متغیرهای فراوان اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و در بسیاری از

۱. در این بخش به منظور پرهیز از پیچیدگی‌های تخصصی، توسعه به معنای عام و رایج آن به کار رفته است.

کشورها تحت نفوذ نظام سیاسی (موازنه نیروی مردم و قدرت دیوان سالاری) و حتی قدرت نظامی است و بنابراین قابل تقلید و شبیه سازی نیست. سومین نکته، چنان که قبل از این هم بیان شد، این واقعیت است که توسعه امری پویا و معطوف به آینده است، یعنی آنچه در جایی روی داده تابع شرایط زمانی خاص خود بوده است و حتی در همان مکان هم تکرارپذیر نیست، چه رسد در جایی دیگر و در زمانی دیگر. چهارمین نکته که اهمیت فراوان دارد این است که توسعه و حتی رشد وابستگی بی چون و چرایی با سطح پیشرفت فناوری هر کشور دارد. در این نوشتار مراد از فناوری تبلور علم و دانش در ابزار و روش های انجام دادن کارهاست، یعنی هم ماشین و هم روش های مدیریتی و انگیزشی - یا به زبان امروزی هم سخت افزار و هم نرم افزار - را شامل می شود. نمی توان انکار کرد که هیچ دو کشوری از این نظر همسان و همانند نیست. به زبان ساده آنچه در جایی انجام شده است یا می شود، نه می توانست و نه می تواند در جایی دیگر به همان صورت تحقق یابد. به بیان کوتاه شناخت تجربیات توسعه، در مفهوم عام و کلی آن در جهان، لاقبل برای گزینش مسیر توسعه کمکی است مؤثر، ولی مشکلات و گوناگونی های فراوان امکان عملی این تلاش را محدود می کند.

آنچه در محدوده زمانی توسعه، به مثابه یک علم، بایسته ذکر است، دوران پس از انتشار کتاب های معروف آدام اسمیت<sup>۱</sup> فیلسوف، اقتصاددان و نظریه پرداز شهیر اسکاتلندی است، کتاب هایی با عنوان های نظریه عوطف اخلاقی<sup>۲</sup> (۱۷۵۹) و درباره ماهیت و علل ثروت ملل<sup>۳</sup> (۱۷۷۶)، در دورانی از نیمه دوم قرن هجدهم تاکنون.

در این دوره تقریباً سیصدساله توسعه راهی دراز و پرپیچ و خم و نامطمئن

1. Adam Smith

2. *The Theory of Moral Sentiments*

3. *An Inquiry into Nature and Causes of the Wealth of Nations*: این کتاب با عنوان

ثروت ملل به فارسی ترجمه شده است.

را پیموده است: اقتصاددانان معروف به کلاسیک‌ها و سپس کلاسیک‌های نو، یا طرفداران نظریه‌های اسمیت تا فریدمن، می‌گویند اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و رقابت می‌تواند علاوه بر پاسخ‌گویی به سه سؤال اساسی اقتصادی - «چه چیز تولید کنیم؟»، «چگونه تولید کنیم؟» و «برای چه کسی تولید کنیم؟» - به چگونگی رشد هم پاسخ می‌دهد. به زبان ساده دنبال کردن منافع شخصی هر فرد در یک نظام رقابتی و برخوردار از آزادی دادوستد به‌طور خودکار، یعنی با هدایت دست‌های نامرئی، رشد را هم به همراه خواهد آورد. این بیان ادعایی است نه‌چندان مقبول. علاوه بر جدال‌ها و پرسش‌ها و پاسخ‌های علمی بسیار، دربارهٔ پیش‌فرض‌ها، معیارها و دستاوردهای آن و فارغ از افزوده‌های قابل توجه و موشکافانه که منجر به پالایش‌های علمی چشمگیر درخور دریافت جوایز نوبل متعدد شده است، نظم حاکم بر بازار آزاد هنوز در عمل موفق به برقراری یک نظام رشد و توسعه قابل قبول عام نشده است.

عده‌ای را عقیده بر این است که ایالات متحدهٔ آمریکا بیش از هر کشور دیگر پیرو این نظریه و تا حد زیادی معرف امکان‌پذیری و موفقیت عملی آن است. پذیرش این بیان در گرو پاسخ به چند واقعیت اساسی است: یکم، ایالات متحدهٔ آمریکا در داخل مرزهای جغرافیایی خویش به درجهٔ قابل قبولی از توسعه و رشد دست یافته است، اما این همه فقط به برکت برخوردار از نظام بازار آزاد نبوده است. پیشرفت‌های به دست آمده ریشه‌های عمیق در سلطهٔ سیاسی به پشتوانهٔ قدرت نظامی سرکوبگری دارد که تمامی جهان را حیطهٔ منافع ملی خویش می‌داند. در هر پنج قارهٔ جهان نمونه‌های بارز دخالت‌های توجیه‌ناپذیر سلطه و سرکوبگری پیدا و پنهان آن به صورت مستند و معتبر به تصویر کشیده شده و به بیان درآمده است. تردیدی نیست که طرفداران سرسپردهٔ بازار آزاد، که لزوماً باید طرفدار و مدافع مردم‌سالاری و حقوق بشر هم باشند، این ایراد را می‌پذیرند و حساب این کژی‌ها و کاستی‌ها را از نظام بازار آزاد جدا می‌دانند. در این صورت

نمی‌توانند تمامی دستاوردهای مادی حاصل از آن را به حساب پیروی از نظام بازار آزاد بگذارند و بنابراین ایالات متحده نمونه خوبی برای نشان دادن موفقیت پیروی از نظام بازار آزاد نیست.

دوم، نقد اساسی و برجسته دیگر توزیع بسیار نابرابر درآمد و ثروت بین مردم است. آمار و ارقام نشان‌دهنده این واقعیت و شدت یافتن آن طی زمان به سهولت در دسترس است و نیازی به تکرار ندارد. شاهد عینی و آشکار آن جنبش معروف به وال‌استریت<sup>۱</sup> است. تظاهرات اعتراض‌آمیزی که شرکت‌کنندگان در آن، در سراسر امریکا، خود را نماینده ۹۹ درصدی شهروندان محروم از ثروت انباشته شده در این کشور می‌دانند. این اعتراض گسترده و فراگیر گواهی است بر وجود یک ناپایداری بنیادین که امکان بروز خشونت‌های جدی را در پی دارد. پاسخ رایجی که تاکنون به این نقد ارائه شده این است که برقراری یک نظام مالیاتی هدفمند قادر است این نقصان را درمان کند. پاسخی که تاکنون از بوته آزمایش سربلند بیرون نیامده است. حتی اگر با تساهل بسیار این استدلال را بپذیریم، آیا این پاسخ دلیلی بر لزوم ورود دست‌هایی مرئی (دست دولت) به دایره عملکرد دست‌های نامرئی نیست؟ به عبارت ساده‌تر این پرسش و پاسخ دلیل واضحی است بر یکی از ناکارآمدی‌های عظیم بازار آزاد در عمل.

درواقع جامعه دوقطبی متشکل از معدودی ابرثروتمند و انبوهی تهی دست همچنان در جهت افزایش شکاف درآمدی بین دارا و ندار به حرکت خویش ادامه می‌دهد. آیا امید بستن به این‌که روزی فرا خواهد رسید که قدرت سیاسی حاکم که خود تحت سیطره ثروتمندان است گام‌های بلندی در جهت زیان خویش بردارد، کوبیدن بر فولاد سرد نیست؟<sup>۲</sup> اگر چشم‌پوشی

#### 1. Wall Street

۲. مهرماه ۱۳۹۹، خبرگزاری سی‌ان‌ان اعلام کرد که طی سه ماهه اول شیوع بیماری مرگبار کرونا، که در امریکا منجر به مرگ بیش از سیصد هزار نفر شده است، ثروت سرمایه‌داران بزرگ این کشور ۲۵ درصد افزایش یافته است.

از این کاستی «فقیرآزار» برای طرفداران این نظام آسان باشد، بی‌تردید برای تهی‌دستان تحمّل‌ناپذیر است.

سوم، بحران‌های اقتصادی و مالی، کوتاه‌مدت و بلندمدت، کوچک و بزرگ، محدود و فراگیر، یکی از مهم‌ترین مشکلات نظام‌های بازاربنیان است. جهان در صد سال اخیر بحران‌های مالی و اقتصادی بسیار و متفاوتی را شاهد بوده است. دلایل ایجاد، زمان و وسعت بحران‌ها در کشورهای گوناگون متفاوت بوده است، ولی بزرگ‌ترین و زیانبارترین آن‌ها در ایالات متحده آمریکا روی داده است. بحران اقتصادی اوایل دهه ۱۹۳۰ میلادی، که از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹ به مدت ده سال به طول انجامید، طولانی‌ترین و شدیدترین رکود اقتصادی قرن بیستم بوده است. طی این مدت تولید کالاهای صنعتی در آمریکا تقریباً به نصف کاهش یافت، تولید ناخالص داخلی سی درصد نزول کرد و نرخ بیکاری به بیش از بیست درصد رسید. این رکود به کشورهای اروپایی و ژاپن هم سرایت کرد، ولی دامنه زیان آن کمتر از آمریکا بود.

چهار دلیل عمده برای بروز این بحران ذکر شده است: سقوط بازار سهام؛ وحشت مردم و هجوم به بانک‌ها برای دریافت سپرده‌های خویش؛ نظام استاندارد طلا؛ وضع تعرفه‌های سنگین بر بسیاری از کالاهای کشاورزی و صنعتی که اقدامات تلافی‌جویانه سایر کشورها را به دنبال داشت و در نتیجه حجم تجارت جهانی با افتی بی‌سابقه مواجه شد. از منظر مکاتب اقتصادی، اقتصاددانان کینزی علت بحران را در کاهش تقاضای مؤثر یعنی کاهش قدرت خرید مردم قلمداد کردند. پول‌گرایان، پیرو میلتون فریدمن، ریشه‌های بحران را در سیاست‌های پولی انبساطی دهه بیست می‌دیدند. اقتصاددانان مارکسیست علت را انباشت بیش از حد سرمایه در دست سرمایه‌داران و کاهش قدرت خرید طبقه کارگر می‌دانستند.

از بحران‌های کم‌اهمیت‌تری هم که در قرن بیستم ایجاد شد می‌توان به بحران بعد از جنگ جهانی (۱۹۴۵)، رکود دوران صلح (۱۹۴۹)، بحران

جنگ کره (۱۹۵۳)، رکود ۱۹۶۰، بحران ۱۹۶۹، بحران نفتی (۱۹۷۳-۱۹۷۵)، بحران دوشنبه سیاه (۱۹۸۷) اشاره کرد. گرچه تعدادی از این رویدادها ریشه در عوامل غیراقتصادی داشته‌اند، در اکثر آن‌ها ردپای سیاست‌های اقتصادی نادرست و ناتوانی نظام اقتصادی در پیشگیری از آن‌ها واضح‌تر از آن است که نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد.

قرن بیستم و یکم هم، که دو دهه آن سپری شده است، شاهد بحرانی بسیار چشمگیر و پرهزینه بود که ۲۰۰۸ روی داد و دومین بحران بزرگ را از آغاز قرن بیستم به بعد رقم زد. گرچه پاره‌ای از پژوهش‌های اقتصادی پایان آن را ۲۰۱۰ معرفی کرده‌اند، واقعیت عینی آن است که هنوز عواقب منفی آن بر فرودستان اقتصادی به‌ویژه از لحاظ امنیت غذایی و مسکن مشاهده می‌شود. دلایل بروز آن هم کاهش تقاضای مؤثر، افزایش بیش از حد سرمایه‌گذاری خارجی در بازارهای امریکا و به‌ویژه ایجاد حساب مسکن بر اثر ضعف استانداردهای اعطای وام، ناکافی بودن نظارت‌های مالی و شفافیت در مؤسسات مالی ذکر شده است. خوشبختانه تجارب اندوخته از بحران‌های قبلی دولت‌ها را قادر ساخت با اقدامات سریع از عمیق‌تر شدن بحران تا حدود زیادی بکاهند. ولی نکته این جاست که دولت‌ها با دخالت و پرداخت بیش از سه هزار میلیارد دلار (سه تریلیارد دلار) کمک به بانک‌ها، که خود عامل بروز این فاجعه بودند، موفق به کنترل بحران شدند. به عبارت ساده مردم نه‌تنها مجبور به تحمل پیامدهای مالی منفی بحران شدند، بلکه هزارها میلیارد دلار هم به‌صورت مالیات اضافی بر دوش آنان بار شد.

تجربه حاصل از این بحران هم در عمل کنترل بیشتر دولت بر فعالیت‌های کنترل‌نشده بانک‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری بود که نشان‌دهنده لزوم وجود چشم‌ها و دست‌های مرئی برای جلوگیری از کاستی‌های عملکرد دست‌های نامرئی است.